

پیش‌خبرانه

گفته‌ها و نکته‌هایی در باب کارنامه «مسجد رهبر»

نگفته‌ها و نکته‌هایی در باب کارنامه «مسجد رهبر»

کانون اصلی انقلاب اسلامی در شهر شهادت

■ **محمدرضا کائینی**



در دوران مبارزات منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی در شهر شهادت، کانون‌هایی معدود به بیدار گری و معرفت‌افزایی بودند که مساجد امام حسن مجتبی(ع) و کرامت در زمره ایشانند. راهبر فعالیت‌های این دو مسجد پر آوازه هم اوست که اینک، سلسله جنبان انقلاب اسلامی و رهبر جریان استکبارستیزی در عالم است. آری امام جماعت این دو، آیت‌الله سیدعلی حسینی‌خامنه‌ای است. آنچه در اثر «مسجد رهبر» از آن سخن می‌رود، شمه‌ای از فعالیت‌های مسجد کرامت مسجد در دوران امامت رهبر معظم انقلاب اسلامی در آن است. دفتر مطالعات فرهنگی جبهه انقلاب اسلامی، ناشر این اثر در دیباچه آن چنین آورده است:

«آنچه خصوصاً از آغاز نهضت امام خمینی(رح‌الله‌علیه) بر مساجد ایرانی رفته است؛ تجربه‌ای بی‌نظیر در حیات این نهاد دیرپای دینی است. مطالعه و تحلیل جدی این تجربه می‌تواند از جهات گوناگون به توسعه و تعالی داشته‌های جامعه دینی و انقلابی کمک کند. تجربه زیسته مساجد ایران در این نیم‌قرن، گنجینه‌ای ممتاز از دینداری اجتماعی را پیش چشم می‌گذارد که می‌تواند سکولاریسم در کشورهای اسلامی، بلکه مسیحی را به چالش بکشد. اما غلبه غرب‌زدگی بر مطالعات علوم انسانی و قهر دانشگاه از داشته‌های جامعه دینی و انقلابی ایران، به‌ بایکوت این حوزه انجامیده و مطالعات در باره مسجد در ایران را بسیار لاغر و رفیق کرده است! مسجد رهبر، گزارشی است از شکل‌گیری و فعالیت‌های مسجد کرامت مشهد در نزدیکی حرم مطهر امام‌شرا(ع)، این مسجد - که بعدها امام



۱۳۵۵. آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای در کنار تنی از اطرافیان، در مسجد کرامت مشهد

جماعتش، رهبر انقلاب اسلامی شد- را می‌توان از جهات گوناگونی که نمونه‌های ممتاز از الگوی فعالیت مسجدهی در منظومه معرفتی- آرمای اسلام ناب معرفی کرد. مسجد رهبر، از یک سوا این الگورا توضیح می‌دهد و از دیگر سسو، مسیر رشد مشهد انقلابی را از چند دهه پیش از انقلاب اسلامی روشن می‌کند. مسیری که در آن برخی دشواری‌ها و پیچیدگی‌های آمیختن سنت و روشنفکری، توده و نخچیان، دینداری و مبارزه آشکار شده است. مشهد، شهری که در آن از یک سو، جمعیت تریب مخالفان متحجر نهضت، فعالیت گسترده داشتند و از دیگر سو، هم‌بران برخی گروه‌های مارکسیستی و انقلابی از آنجا می‌آمدند. آیت‌الله سیدعلی حسینی‌خامنه‌ای، امام مسجدهای ۴۰ و ۵۰ارانه می‌کند، پس سپس کرامت مشهد، نقطه تلاقی همه جریان‌های و در فشار سنگین مکاتب و روش‌های رقیب، به یکپارچگی و شگوفایی رسیدند. و مسجده رهبر، آیینهای نظیر کلمت است که این هم‌افزایی معرفتی اجتماعی را منعکس می‌کند. پیوند ناگسستنی معرفت، آمان، عمل، اخلاق و مبارزه در این الگو، تصویری ممتاز از ظرفیت‌های بی‌نظیر جامعه دینی را شکل می‌دهد و علت تأی‌آوری آن در برابر فشارها و توطئه‌های دشمنان را پیش چشم می‌گذارد. هنر رهبری دینی در احیا و به اوج رساندن این نهاد سنتنی در خطر انحطاط، چنان برجسته و شوق‌انگیز است که مطالعه سطر سطر این تکاپوی پیگیر و پرتکار را شیرین دلنشین می‌کند. در این پژوهش دیر هنگام، با بیش از ۷۰ تن از مر تبطان مسجد کرامت، مصاحبه صورت گرفته و هزاران سند مطالعه شده است. با این همه، مسجد رهبر آغاز این پیش گفته، تکنگار‌های‌هایی منتشر شده است که در دور و دراز است. قبلاً درباره برخی از مساجد تکلیف گفته، تکنگار‌های‌هایی منتشر شده است که در دور و دراز است. قبلاً درباره برخی از مساجد تکلیف گفته، مصاحبه صورت گرفته و هزاران سند مطالعه شده است. با این همه، مسجد رهبر آغاز این راه دور و دراز است. قبلاً درباره برخی از مساجد تکلیف گفته، تکنگار‌های‌هایی منتشر شده است که در دور و دراز است. قبلاً درباره برخی از مساجد تکلیف گفته، مصاحبه صورت گرفته و هزاران سند مطالعه شده است. با این همه، مسجد رهبر، گزارشی ژورنالیستی باقی مانده است. مسجد رهبر، اگر چه چند گام پیش‌تر آمده، ولی با توجه به فقدان سنت پژوهشی جدی در حوزه مسجدنگاری انقلاب اسلامی، ادعایی جز سرفصل‌گشایی و توجه‌انگیزی ندارد. امید آنکه این تلاش جمعی چندساله بتواند به آواربرداری از این حوزه پژوهشی مغفول، اما بسیار مهم و الهام‌بخش بینجامد، خصوصاً توجه پژوهشگران و نخچیان جوان علوم‌انسانی را به میدان وسیع تحقیق و نظر به‌پردازی جلب کند…»



جستارهایی در سیره زنده‌یاد آیت‌الله محی‌الدین حائری شیرازی در آیین‌ه روایت مصاحبان

می‌گفت تدریس اخلاق

برای مجاهدین بی‌فایده است!

روزهایی که پر ما می‌گذرد، تداعی‌گر سالروز رحلت عالم‌نظریه‌پرداز و پر تلاش، زنده‌یاد آیت‌الله محی‌الدین حائری شیرازی است. هم‌از این روی و در نکوداشت تکاپوی خستگی‌ناپذیر او بزرگ در راستای نظام‌سازی اسلامی، سیره او را در آیین‌ه روایت تنی چند از مصاحبان و اطرافیان، مورد خوانش تحلیلی قرار داده‌ایم. امید آنکه عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید. ■■■

■ **احمد رضا صدری**

روزهایی که پر ما می‌گذرد، تداعی‌گر سالروز رحلت عالم‌نظریه‌پرداز و پر تلاش، زنده‌یاد آیت‌الله محی‌الدین حائری شیرازی است. هم‌از این روی و در نکوداشت تکاپوی خستگی‌ناپذیر او بزرگ در راستای نظام‌سازی اسلامی، سیره او را در آیین‌ه روایت تنی چند از مصاحبان و اطرافیان، مورد خوانش تحلیلی قرار داده‌ایم. امید آنکه عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید. ■■■

■ **شجاع، ساده زیست و متواضع**

دکتر احمد توکلی در زمره یاران و دوستان قدیمی زنده‌یاد آیت‌الله محی‌الدین حائری شیرازی است که گذر زمان بر نزدیکی و صمیمیت آن دو افزود. تصویری که وی از فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی آن عالم مجاهد در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ارانه می‌کند، پس گویا و درخور توجه است. این روایت نشان می‌دهد که امام جمعه پیشین شهر شیراز از دیرزمان در زمره اهالی شجاعت، ساده‌زیستی و تواضع بوده است:

دکتر احمد توکلی: «آقای حائری با اینکه از نظر مالی متمکن قلمداد می‌شدند، بسیار ساده‌زیست بودند. شجاعت فوق‌العاده‌ای داشتند و مواضع خود علیه رژیم پهلوسی را صراحتاً اعلام می‌کردند. بسیاری متواضع بودند. به‌طوری که انسان حقیقتاً از تواضع ایشان شرم‌منده می‌شدا! به همین دلیل هم جوانان زیادی جذب ایشان شدند. ایشان البته تنها روحانی انقلابی شیریر از نبودند، اما مشی بسیار صریح تری نسبت به سایر روحانیون داشتند و به همین دلیل هم شخصیت ایشان، برای جوانان جذاب تر بود…»



دهه ۶۰. آیت‌الله محی‌الدین حائری شیرازی

سر دار محمدحسین نجات: «بنده در دوره‌ای، در سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی فعال بودم و به اتفاق دوستان از آیت‌الله راستی کاشانی خواستیم تا یک معلم اخلاق را به ما معرفی کنند و ایشان هم آیت‌الله حائری را معرفی کردند. ایشان در آغاز، تمایل چندانی به تدریس نداشتند! بنده و یکی از دوستان، به محل اقامت آقای حائری، در نارمک رفتیم و سه چهار ساعتی با ایشان، بحث و بالاخره قانعشان کردیم که بیایند و به ما درس بدهند. چند جلسه‌ای هم آمدند، ولی بعد به دلیل بعضی از مواضع سازمان، جلسات اخلاق خود را تعطیل کردند! ما می‌گفتند: با این نیت قبول کرده بودند که روی اعضای سازمان تأثیر اخلاقی بگذارند، ولی ظاهراً مقصودشان حاصل نشده بود…»

جستارهایی در سیره زنده‌یاد آیت‌الله محی‌الدین حائری شیرازی در آیین‌ه روایت مصاحبان

می‌گفت تدریس اخلاق

برای مجاهدین بی‌فایده است!

و با هم مشکلی نداشتند. در سال‌های نزدیک به پیروزی انقلاب هم همکاری‌هایی داشتند. یک گروه محافظه کار مذهبی هم در شیراز وجود داشت که با انقلاب مخالف بود، اما بروز نمی‌داد و بعد از انقلاب هم همچنان به فعالیت‌های فرهنگی خود ادامه داد. به هر حال مرحوم آقای حائری، ویژگی‌های بسیار خوبی داشتند و با اینکه از نظر مالی متمکن قلمداد می‌شدند، بسیار ساده‌زیست بودند. شجاعت فوق‌العاده‌ای داشتند و مواضع خود علیه رژیم پهلوی را صراحتاً اعلام می‌کردند. بسیار متواضع بودند، به‌طوری که انسان، حقیقتاً از تواضع ایشان شرم‌نده می‌شد!؛ به همین دلیل هم جوانان زیادی جذب ایشان شدند. ایشان البته تنها روحانی انقلابی شیراز نبودند، اما مشی بسیار صریح تری نسبت به سایر روحانیون داشتند و به همین دلیل هم شخصیت ایشان، برای جوانان جذاب تر بود. من سنا جای با ایشان نزدیک شدم که حتی در مجلس عروسی ایشان هم شرکت کردم! ایشان دختر مرحوم آیت‌الله آقا سیدنورالدین شیرازی را عقد کردند. آقا سیدنورالدین، از روحانیون سرشناس و مبارز شیراز بود و خانه‌اش در آن روزها، در خیابان خلیلی قرار داشت که بالای شهر حساب می‌شدا! ما که آقای حائری را به ساده‌زیستی می‌شناختیم، با دیدن فرش‌ها و میل‌های آنچنانی منزلشان، ناراحت شدیم! فردا صبح پیش آقای احمد رفتم و گفتم: این چه وضعی است که درست کرده‌اید؟ شما که آدم ساده‌زیستی بودید، این همه زنجملات برای چیست؟ ایشان گفتند: این خانه و زندگی، متعلق به همسر من است. همسرم باید آدم شجاع و با دل و جرتی باشد که وقتی من نیستم، بتواند از فرزندانم درست مراقبت کند. من دختر آقا سیدنورالدین شیرازی را گرفته‌ام که جنم این کار را دارد و کنس جرت نمی‌کند که به حریم خانه‌ام نزدیک شوا! شما هم نگران نباشید، کم‌کم ایشان را با خودم همراه می‌کنم!… البته من آن موقع، از جواب ایشان متقاعد نشدم. این قضیه گذشت تا یک روز

تا جایی که یادم هست، در آن جلسات مباحث اخلاقی مطرح می‌شدند و البته اشاره‌های مستقیم و غیرمستقیمی هم به جنایات رژیم پهلوی می‌شد. ایشان از خاطرات زندان خودشان هم به نکاتی اشاره می‌کردند. به‌نظم مهم‌ترین ویژگی ایشان که باعث جذب همگان به‌خصوص جوانان می‌شد، آزادی‌گی و حریت ایشان و سپس مقابله با جریانات انحرافی بود. یادم هست در آن سال‌ها، انجمن حجثیه شرط کرده بود فقط کسانی را به جلسات راه می‌دهد که کاری به مسائل سیاسی نداشته باشند! ایشان رئیس وقت انجمن حجثیه در شیراز آقای مجدی را خواستند و گفتند: با این شرطی که شما گذاشته‌اید، یعنی جوان‌ها به انجمن شما نیایند!… آقای مجدی هم در نهایت، این شرط را برداشتا! در آن زمان انجمن حجثیه، تشکیلات مذهبی شناخته‌شده‌ای بود و چنین برخوردی با آنها، جسارت و شهامت زیادی می‌خواست. من در سال ۱۳۵۱، برای ادامه تحصیل به تهران آمدم. از آن موقع، دیگر با ایشان ارتباطی نداشتم، به‌خصوص که ایشان در آن سال‌ها، در قم بودند و در مدرسه علمیه حنائی تدریس می‌کردند. من از سال ۱۳۵۴ تا نزدیکی‌های انقلاب اسلامی، به کلاس‌های مرحوم آقا سیدمنیرالدین حسینی هاشمی، برادر خانم آقای حائری می‌رفتم. در یکی از آن جلسات بود که آقای حائری را دیدم و فهمیدم که ایشان تحت تعقیب هستند. بعد از کلاس، حدود نیم‌ساعتی با ایشان صحبت کردم. آن روز ایشان به من نصیحتی کردند که برای همیشه آویزه گوش شدا! ایشان به من گفتند: نزد استاد خوبی آمده‌ای، ایشان مارکسیسم را خیلی خوب بلد است، اما هرگز در زندگی در یک استاد متوقف نشوا!… این نصیحت ایشان خیلی به من کمک کرد که هرگز در مورد یک نفر دچار تعصب نشوم، به‌طوری که حرف‌های دیگران را نشنوم! در آن دوره سازمان موسوم به مجاهدین خلق، تغییر ایدئولوژی داده بود. این حرکت سازمان، به‌شدت به جوانان مذهبی صدمه زد؛ مخصوصاً که اعلام کرده بودند: اسلام مکتب مبارزه نیست و به همین دلیل، جلسات مارکسیست رونق داشت و جوانان، سوالات زیادی درباره اسلام و مارکسیسم داشتند. من هم به همین دلیل، به جلسات آقا سیدمنیرالدین می‌رفتم. به‌هرحال مرحوم آقای حائری، جریانات فکری را خیلی خوب می‌شناختند و در برابر انحراف و انقراط، با کمال شهامت می‌ایستادند. آن روزها ایشان در کنار شهید مطهری که در پاورقی‌های کتاب اصول و روش رئالیسم، مکاتب مارکسیسم و تا حدی لیبرالیسم را نقد کرده بود و شهید بهشتی که در این زمینه، سخنرانی‌های بی‌نکته‌ای داشت، ایستادند و به نقد این مکاتب پرداختند که بسیار مفید بود. محور مباحث ایشان، مسائل انسان‌شناسی بود که شامل تدریس برای واحد خواهران مدرسه حنائی و سایر گروه‌ها هم می‌شد. به هر حال حضور امثال آقای حائری که به تمام این جریانات اشراف داشتند، در عرصه نظری بسیار مؤثر بود. زیرا ایشان این مکاتب را به صورت استدلالی رد می‌کردند و به همین دلیل هم، به عنوان یک شخصیت علمی و دانشگاهی، بین دانش‌جویان محبوبیت و مقبولیت داشتند.

اسلامی، هر کسی را دعوت می‌کردند. در انتخاب بین دانش‌جویان محبوبیت و مقبولیت داشتند. در آن دوران برای دعوت از چه‌همای انقلابی، حساسیت زیادی وجود داشت و انجمن‌های اسلامی، به هر کسی را دعوت می‌کردند. پس از پیروزی انقلاب، در سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی فعال بودم و از آیت‌الله راستی کاشانی استفاده می‌کردم. به‌بیایند و به‌مادرش بدهند. چند جلسه‌ای هم آمدند، ولی بعد به دلیل بعضی از مواضع سازمان، جلسات اخلاق خود را تعطیل کردند! ما می‌گفتند: با این نیت قبول کرده بودند که روی اعضای سازمان تأثیر اخلاقی بگذارند، ولی ظاهراً مقصودشان حاصل نشده بود…»

■ **الگوی برای راهبری موفق یک خانواده**

بی‌تردید هر عالم دینی و مصلح اجتماعی را نخست با چند و چون سامان دادن به خانواده‌اش می‌سنجند. به اذعان فرزندان آیت‌الله حائری شیرازی، قدرت نظریه‌پردازی و راهبری وی در فضای اجتماعی در هدایت‌های خانوادگی وی نیز نمود داشت و او در این عرصه نیز توفیقاتی فراوان یافت. بانو فاطمه حائری شیرازی فرزند آیت‌الله، تعالیم والدین خویش با یکدیگر در مسیر اهداف مشترک و اینگونه ترسیم کرده است: «پدر من انسانی بسیار عاطفی و مادرم به‌شدت به ایشان وابسته بودند! عشق و علاقه‌میان این دو، در فامیل ما ضرب‌المثل بود! پدرم هر وقت از بیرون می‌آمدند، دست مادرم را می‌وسیدند و مخصوصاً به دلیل اینکه ایشان از سادات بودند، خیلی به مادرم احترام می‌گذاشتند. در مناسبت‌های مختلف هم برای مادرم شعر می‌گفتند و مادرم هم بافتخار، آن اشعار را برای دیگران می‌خواند! پدرم معتقد بودند، اگر در زندگی رشد و پیشرفتی داشته‌اند، همه به خاطر حمایت همسرشان بوده است. مادرم به دلیل شرایط حاکم بر منزل پدری خود و تا قبل از ازدواج، ارتباط اجتماعی

در دوران طاعت مقدس



در دوران طاعت مقدس

چندانی نداشتند! ایشان نقل می‌کردند: در شب عروسی، موقعی که کارگراها داشتند چراغ‌ها و میز و صندلی‌ها را جمع می‌کردند که ببرند و هنگام دادن دستمزد آنها، پدرم پول را به دست مادرم می‌دهند و می‌گویند: شما بر حساب کن! مادرم می‌گویند: من تا به حال با مرد غریبه، حتی حرف هم نزده‌ام! پدرم می‌گویند: من فردی اهل مبارزه هستم و هر لحظه، امکان دستگیری و زندانی شدن من وجود دارد، شما باید بتوانی که وقتی به زندان می‌آی، با نگهبان‌ها حرف بزنی و حتی بحث کنی! بنابراین از همین حالا که خودم هستم، برو و این کار را شروع کن!… از آن روز به بعد، حساب و کتاب‌های مالی خانواده و مسئولیت‌های دیگر را کم‌کم بر عهده مادرم می‌گذارند که در غیبت ایشان، کمان خانواده از هم نپاشد. مادرم بانوی بسیار باشهامت و شجاعی بودند. یک بار توهمین می‌کند و مادرم خیلی محکم، جلوی او می‌ایستند و می‌گویند: شوهر من دارد در راه خدا و برای نجات امثال شما، مبارزه می‌کند!… مادرم شخصیت بسیار مقتدری داشتند و پدرم، همواره از این اقتدار حمایت و ما را ملزم به احترام گذاشتن به عنوان سادات بودن ایشان می‌کردند. مادرم دو بار سکنه کردند بر گشتند! پدرم در قم بودند که بیماری ایشان به اوج رسید. با این‌همه مادر، همچنان منتظر آمدن پدرم بودند. وقتی پدرم خودشان را رساندند، این دو با هم وداع کردند! حال پدرم به‌قدری بد شد که مجبور شدند به ایشان سرم وصل کنند!»

■ **در آستانه وصال**

سر نهادن به تقدیر الهی و صبر بر آن، از عادات بندهاگ بصیر و شاکر خداست. آیت‌الله حائری شیرازی در واپسین حدیث، به بیماری مبتلا بود و در واپسین فصول آن، سخنی‌های فراوانی را تحمل کرد. با این همه او به دلیل نگاه عرفانی خویش به این دشواری‌ها، همواره شاکر ذات احدیت بود و در مقام تسلیم و رضا، روی از جهان برداشت. محمدعلی حائری شیرازی دیگر فرزند آیت‌الله نیز در این باره خاطراتی خواندنی دارد:

«بیماری‌ای که از چند ماه پیش روز به روز بیشتر خودش را نشان می‌داد، در آخرین سفر پدر به مشهد مقدس، به اوج خود رسید. گویا خونریزی شدیدی پیدا کرده بودند. من در شیراز در کلاس درس مشغول تدریس بودم. رنگ زدن فقط چند ماه پیش از تئیی بدتر می‌شد. برای بیاورند، همین!… برای تهیه بلیت هواپیما در آن شرایط بیماری، به مشکل برخورد بودند تا بالاخره نظام‌الدین (احوی) توانست به واسطه یکی از رفقایش، مبلغ بلیت را تأمین کند. وقتی در فرودگاه دیدمشان، رنگ در رخسار نداشتند! به‌ظاهر نگاهم کردند، ولی گویی مراندیندا! با آمبولانس به بیمارستان نمازی — که از قبل هماهنگ کرده بودیم — رفتیم. همو گلیم خوششان بسیار پایین بود. تا صبح، دو‌گ خون گرفتند، اما یگر بیماری بر جسم مستولی شده بود. قریب به ۴۰روز، در بیمارستان نمازی بستری بودند. پیهودی خاصی حاصل نشد، الا آنکه هوشیاری‌شان امیدوارکننده بود. آن بنیه فعال و پویا — که معمولاً در شبانه‌روز بیش از سه ساعت خواب نداشت — یک ماه و نیم روی تخت بیمارستان مانده بود و این بی‌تحریکی، بافتش را طاق کرده بود! از آن بدتر، استمرار دریافت داروهای مختلف از طریق سرم، اکثر رگ‌ها را خراب کرده بود و از پا و دست، هم‌زمان سرم می‌زدند! این وضعیت باعث شده بود تا کم‌کم، لب به گلابه باز کنند: از این وضع خسته‌ام، مرا از بیمارستان خارج کنید! اما برخلاف روچه، حال جسم آن قدر شکننده و متغییر بود که جرت آن را نداشتیم که حتی برای اقدام از دستگاه‌ها جداایشان کنیم. یک روز صبح که حلقه مشکلات برایشان بسیار تنگ آمده بود، دیدم دعای حضرت موسی بن جعفر(ع) را برای خلاصی از زندان می‌خوانند و اشک می‌ریزند! گفتند: احساس می‌کنم این سرم‌ها، مثل زنجیر به دست و پایم بسته شده‌اند و چون اسیر، در این اتاق زندانی‌ام!… فردای آن روز، امام شریعتی فرمودند: این وضعیت تغییر کرده بود و روچه بهتری داشتند! گفتند: علی‌بابا، من از این وضعیتم هیچ شکایتی ندارم!… متعجب پرسیدم: چرا؟ گفتند: حال انسان، کاملاً وابسته به زاویه دید او دارد، به تحلیلش از رابطه جهان پیرامون که مخلوق خداست با او. خدا در مقام مریی است نه تنبیه‌کننده و مصائب دنیوی هم در مقام ابزار تربیتند نه مجازات!… بعد اشاره کردند: همین نگاه، در زندان طاغوت مرا نجات داد، و وقتی به دست و پایم غل و زنجیر زدن و در سلول راهیم کردند، از درد و غصه خوابم نبرد! آنچنان شرایط سخت شد که بندم شروع به کپیر زدن و دانه‌دانه بیرون ریختن کرد! قبل از اذان صبح، به خداوند (جل جلاله) متوجه شدم. یک آن به ذهنم رسید که خدا دارد مرا تربیت می‌کند و از ناخالصی و فساد و شرک، خالص می‌کند، بگذارم کارش را تمام کند و عهد کردم برای خلاصی از این شرایط، دیگر دعا نکنم! همین قلم را آرام کرد، تمام دانه‌ها و کپیرها محو شد و به خواب رفتم! امروز هم در این ازل عمر، معامله‌م با خدا همان معامله مریی و متربی است. او دارد ناخالصی‌ها را از وجودم می‌برد، من دیگر گله‌ای نمی‌کنم تا کارش را تمام کند!… ما در آن ۱۰روز پائینی جز شکر بر مصائب او پدر چیزی نشنیدیم! خدایش در جوار رحمت خود جای دهد.»